

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقية الله في الارضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف
«فَلْتُلِحْ هَاتَانِ النَّكْتَانِ فِي الْبَحْثِ عَنْ مَنَاطِ حُجِّيَةِ السَّيْرِ الْعَقْلَانِيَّةِ ثُبُوتًا، وَ الَّذِي يُعَدُّ مِنْ أَهَمِّ الْأُبْحَاطِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِاعْتِبَارِ السَّيْرِ الْعَقْلَانِيَّةِ وَ لَهُ دَوْرٌ مَهْمٌ فِي تَقْيِيمِ الْأَدْلَةِ الَّتِي أُقِيمَتْ عَلَى حُجِّيَّتِهَا وَ تَحْدِيدِ دَائِرَةِ اعْتِبَارِهَا. وَ تَفْصِيلِ ذَلِكَ فِي مَقَامَيْنِ:»

بحث در این بود که مناط حجیت سیره از نظر ثبوت در مقام ثبوت چه می تواند و یا چه باید باشد تا ما در مقابلات بر اساس آنچه که در ثبوت می تواند یا باید دلیل حجیت باشد دنبال دلیل بگردیم، که گفتیم که از نظر اینکه در مقام ثبوت چه چیزی می تواند دلیل بر حجیت باشد چهار قول است که گفته شد. حالا می فرمایند که در اینجا باید آن دو نکته ای هم که در آخر گفتیم مورد توجه واقع بشود. نکته اخیر این بود که ما آن نکات ثبوتی را که می خواهیم به دست بیاوریم اختصاصی به سیره خاصی دون سیره ندارد. طبیعت سیره عقلاییه را در نظر می گیریم بدون انقساماتش و می خواهیم بگوییم اگر خواهیم بگوییم این سیره حجّت است کلاً، بعضاً ثبوتاً چه مناطی را باید مورد توجه قرار بدهیم و این بحث بحث بسیار مهمی است از دو جهت؛

یکی اینکه اگر ما مناط ثبوتی را بدست آوردیم در مقام اثبات ادله ای که برای اثبات حجیت سیره اقامه شده است یک محک واقعی داریم و می توانیم تقیین کنیم و ارزش گذاری کنیم که آیا این دلیل تمام است یا تمام نیست؟ اگر با آن ملاک ثبوتی سازگار است تمام است، اگر با آن ملاک ثبوتی سازگار نیست ناتمام است. پس بدست آوردن ملاک ثبوتی از جهت ارزش گذاری نسبت به ادله ای که برای حجیت سیره اقامه شده است حائز اهمیت می شود.

دوم اینکه از نظر اینکه حدود و ثغور حجیت؛ سیره حجّت است حدود و ثغورش چیست؟ در چه جاهایی؟ چه مقدار می تواند چه اموری را اثبات کند؟ باز ما یترتب علی السیره من الفوائد و المثبتات، داوری این هم در رابطه با آن امر ثبوتی است که آن چه مقدار می تواند ارزش بدهد به سیره در اثبات به جهات مختلف. مثلاً ممکن است بگوییم سیره بیش از جواز نمی تواند اثبات کند، و جوب نمی تواند اثبات کند، اگر دیدید سیره عقلاییه بر انجام یک امری است فقط جوازش اثبات می شود و وجوبش اثبات نمی شود. یا اگر سیره بر ترک یک امری است فقط رجحان ترک اثبات می شود اما حرمت آن اثبات نمی شود. یا نه؟ وجوب می تواند اثبات بشود، حرمت می شود اثبات بشود و هکذا. بنابراین در این باب هم اهمیت دارد.

« و الَّذِي يُعَدُّ مِنْ أَهَمِّ الْأُبْحَانِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِاعْتِبَارِ السَّيْرِ الْعَقْلَائِيَّةِ وَ لَهُ دَوْرٌ » یعنی در این بحث نقش است، نقش مهمی است در ارزش گذاری ادله‌ای که اقیمت علی حجیت سیره، این یک و همچنین تحدید دایره اعتبار سیره.

حالا «و تفصیل ذلک فی مقامین:»

س: ...

ج: اعم است، بعد روشن می‌شود.

«و تفصیل ذلک فی مقامین». حالا برای اینکه این ملاکات و مناطات ثبوتی را تعیین کنیم و بگوییم کدام قول و نظریه حقّ و صحیح است باید بحث را در دو مقام قرار بدهیم. فلسفه‌ای که این بحث را در دو مقام قرار دارند یک امری است که حَقُّش بود اینجا و لو در دو سطری آن بیان می‌شد مقدّماتاً برای اینکه چرا این را در دو مقام می‌خواهیم قرار بدهیم، که حالا آن را عرض می‌کنیم.

عرض می‌کنم که سیره‌ها همانطور که قبلاً هم به آن اشاره شد در دو جا کاربرد دارند، سیره‌ها در دو مقام

کاربرد دارند:

۱. در مقام استنباط احکام شرعی، حالا چه احکام تکلیفیه و چه احکام وضعیه، چه احکام واقعی و چه احکام ظاهریه. که البته احکام واقعیه مثلاً می‌خواهیم با این سیره اثبات کنیم که عبور از اراضی متّسعه واقعاً جایز است و خدا برای این جواز جعل کرده است، این می‌شود احکام واقعیه. احکام ظاهریه، همانطور که می‌دانید احکام ظاهریه در اصول دو اصطلاح دارد:

۱- به احکامی که در شک در حکم واقعی جعل می‌شود و در موضوع شک در حکم واقعی وضع می‌شود به این می‌گوییم حکم ظاهری. مثلاً «كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ» که از این استفاده می‌شود «كُلُّ شَيْءٍ مَشْكُوكٍ حَرْمَةٌ وَ الْحَلِيَّةُ حَلَالٌ» این حلال حکم ظاهری است چون فرض در موضوعش شده است شک در حکم واقعی.

۲- حکم ظاهری را به آن اماراتی می‌گوییم که با آن حکم واقعی یا موضوع حکم واقعی را می‌خواهیم کشف کنیم و بدست بیاوریم. موردش شک است، جایی که نمی‌دانیم موضوع حکم واقعی هست این اماره می‌آید می‌گوید این موضوع وجود دارد، مثلاً نمی‌دانیم این مال برای زید است یا نه، ید بر آن دارد و این ید می‌شود اماره‌ای که این مال برای زید است، این ید را می‌گوییم حکم ظاهری، حجیت ید را می‌گوییم حکم ظاهری. یا خبر واحدی قائم شد بر اینکه در نماز ظهر مثلاً فلان امر واجب است، حجیت این روایتی که دلالت بر وجوب می‌کند بر این جزئیّت، بر این شرطیّت، حجیت این روایت می‌شود حکم ظاهری.

۳- یک اصطلاح سوّمی هم گاهی در کلمات می بینید که اصلاً مدالیل امارات احکام ظاهریه است، یعنی همین وجوبی که از روایت زراره بدست می آوریم، می گوئیم به این وجوب گفته می شود حکم ظاهری. علّتش این است که در ظاهر که ما حکم واقعی برایمان مکشوف نشده است در ظاهر ما حکم می کنیم از این جهت به آن گفته می شود حکم ظاهری.

پس فرق آن اوّلی با این دوتای بعدی چه شد؟ در آن اوّلی اصلاً موضوع شک در آن اخذ شده است، مشکوک حلیّة و الحرمة را می گوئیم حلال، این می شود حکم ظاهری. در این دومی و سوّمی موردش شک است نه اینکه در موضوع اخذ شده است، یعنی می گوئیم اماره حجّت است، یعنی می گوئیم ید حجّت است، ید مشکوک را که نمی گوئیم، اماره مشکوک را که نمی گوئیم، می گوئیم ید حجّت است، می گوئیم اماره حجّت است اما در چه موردی می گوئیم حجّت است؟ وقتی که شما حکم واقعی نداری، کسی که عالم به واقع است اماره برایش حجّت نیست، این روایات برای امام صادق حجّت نیست زیرا او واقع را می داند. یا اگر کسی به یک حکم واقعی اطلاع پیدا کرد، یقین پیدا کرد، یک جایی که مثلاً اجماع قطعی و مسلّم است، دیگر آن روایت ظنی السند و الدّلاله آنجا حجّت نیست، بر آن شخص حجّت نیست چون معنا ندارد، او علم به واقع دارد.

و همچنین مورد سوّم که مدالیل مضامین و محتویات اماراتی باشد که در سراسر فقه وارد شده است، روایاتی که وارد شده است، به این هم حکم ظاهری گفته می شود.

حالا سیره کاربردش تارة در کشف احکام واقعی است، استنباط احکام واقعی است که معمولاً این در فقه است. گاهی سیره کاربردش در استنباط و به دست آوردن احکام ظاهری به معنای حجّیت امارات است، این عادتاً جایش اصول است چون اصول است که از این مباحث صحبت می کند، اما گاهی هم ممکن است یک چیزی در اصول مطرح نشده باشد و در فقه کاربرد داشته باشد اما معمولاً به حسب عادت اینها هم در اصول مطرح می شود. بعضی از احکام ظاهریه به همین معنا که در فقه به کار برده می شود و لو وزانش وزان مبحث اصولی است اما در فقه مطرح می کنند مثل همین مثلاً حجّیت ید، چون به تعبیر شهید صدر عنصر مشترک نیست، یعنی بعضی از امارات است که در همه جای فقه کاربرد دارد مثل حجّیت خبر واحد، خبر واحد من الطّهارة إلى الدّیات کاربرد دارد، می شود عنصر مشترک. اما یک چیزهایی است که عنصر مشترک نیست بلکه به درد یک باب می خورد، به درد دو باب می خورد یا سه باب، اما همه جای فقه نیست، اینهایی که اینطور است در اصول معمولاً از اینها بحث نمی شود بلکه اینها را در فقه بحث می کنند.

پس احکام آن سیری که در راستای استنباط احکام واقعیه واقع می شود معمولاً در کجا بحث می شود؟ در فقه. آنهایی که در راستای احکام واقعیه، یعنی آن حجّت و امثال ذلک که از حجّیت بحث می شود، از طریقیت بحث می شود، از اینها بحث می شود اینها عادتاً جایش در اصول است و گاهی هم در فقه مطرح می شود، کجا؟ آن جایی که عنصر مشترک نباشد، اگر عنصر مشترک باشد جایش در اصول است.

این یک جا که کاربرد شد. پس جامعش این شد که ما گاهی از سیره استفاده می کنیم برای کشف احکام شرع، حالا آن حکم واقعی باشد، ظاهری باشد، ظاهری به معنای اول یا به معنای دوم.

۲. مورد دوم کاربرد سیره در آن جایی اس که صغریات احکام شرعیه را می خواهیم به دست بیاوریم نه خود حکم، حکم را بلد هستیم و می خواهیم صغریات را بدست بیاوریم.

فلذا به لحاظ اینکه کاربرد سیره در دو مقام و در دو جا است اباحت را تقسیم بندی کردند و گفتند: المقام الاول راجع به سیره هایی که ما در مقام اول می خواهیم از آن استفاده کنیم و اقامه حجّت کنیم، خصوصیاتش را بگوییم، شرایطش را بگوییم. دوم، مقام ثانی آن جایی است که از سیره می خواهیم برای صغریات استفاده کنیم نه برای استنباط احکام. این یک مقدمه ای بود که لازم بود.

حالا المقام الاول که در همان است که برای استنباط است:

«المقصود بهذا القسم من السیر ما یراد الاستدلال به» به این قسم «علی الحكم الشرعی الکلی واقعیاً کان أم ظاهریاً، (تکلیفیاً کان أو وضعیاً) و الاستدلال به» و استدلال به این قسم «لإثبات الحكم الواقعی یقع فی الفقه، فیستدل علی مملکیة الحیازة شرعاً بالسیرة العقلائیة القائمة علی أن من حاز شیئاً من الأموال المنقولة» نه مثل زمین و اینها، منقول باشد مثل هیزم مثلاً جمع کرده است، سنگ برداشته است، از رودخانه مثلاً سنگ برداشته است، از مسیرها سنگ برداشته است، شن برداشته آورده منزل، خاک از بیابان برداشته آورده، اینها می شود منقوله. سیره عقلاً بر این است که هر کسی که برود مالی را از کوه مثلاً سنگی را بردارد بیاورد، از بیابان هیزمی را جمع کند و بیاورد برای خودش است، در سیره عقلای همه عالم همینطور است، این در سیره عقلا است. ما با این می خواهیم اثبات کنیم -هیچ روایتی هم نداشته باشیم- می گوییم سیره عقلا است در مرئاً و منظر شارع بوده است و چیزی نفرموده است پس معلوم می شود که این را قبول دارد، حالا به بیاناتی که بعداً می آید. ما در اینجا داریم با این سیره عقلاییه کشف می کنیم حکم شرعی را که چه؟ «من حاز ملک»

س: با قواعد فقهیه چه فرقی می کند؟

ج: در قواعد فقهیه گفته اند حکم مستنبط را تطبیق می کنیم، حالا الان نرویم در آنجا که از این خیلی بمانیم.

فرق قواعد فقهیه با اصولیه چیست، آنجا استنباط است و آنجا تطبیق است و استنباط نیست.

«کما أنّ الاستدلال به» یعنی به این قسم «لإثبات الحكم الظاهري» این حکم ظاهری که اینجا گفتند مقصود چیست؟ همان حجّیت و اینها است. «کما أنّ الاستدلال به لإثبات الحكم الظاهري يقع فی الاصول عادة، فيستدلّ على حجّية الظواهر شرعاً بالسيرة العقلانية القائمة على العمل به (بالظواهر)» عادتاً آنجا بحث می شود اما «و يقع فی کتب الفقه» این بحث حجّیت ظاهری از این قسم، در فقه هم واقع می شود اما در کجا؟ «إذا كان مختصاً ببعض الأبواب» عنصر مشترک نباشد، برای یک جای خاصی باشد «إذا كان مختصاً ببعض الأبواب الفقهية» اما آنچه که به همه ابواب مربوط است یا جُلّ احکام و ابواب فقهیه مربوط است آن می شود عنصر مشترک و جایش در اصول است، اگر در فقه هم آمده اند بعض کرده اند فی غیر موضعه بحث شده است، باید برود در علم اصول چون علم اصول وُضِعَ برای اینکه از اینطور امور بحث بشود «فيستدلّ بالسيرة العقلانية على حجّية الاید شرعاً.» می گویند آقا هر کسی یک مالی در دستش است - این ید هم کنایه است دیگر یعنی بر او تفوّق و سلطه دارد، تحت اختیارش است - ما بر این استدلال می کنیم برای اینکه مالک است، این در همه ابواب فقه که عنصر مشترک نیست، در بعضی موارد به درد می خورد، هر جا که مسأله مال است و این برای شخص است این به درد می خورد، فلذا این چون عنصر مشترک نیست نیامدند در اصول از آن بحث کنند اگرچه به یک منظر می شود در اصول بحث کرد اما این را مثلاً آمده اند در فقه بحث کردند. این مقام اوّل راجع به این است. حالا «الوجوه فی المسألة». پس مقام اوّل راجع به چه شد؟ راجع به این شد که می خواهیم بگوییم سیری که ما با او می خواهیم استنباط حکم شرعی بکنیم واقعیّه او ظاهریه، در اصول یا در فقه، این آیا مناط حجّیتش چیست؟

س: حجّیت خود این سیره ها؟

ج: خود این سیره ها، خود این سیره هایی که می خواهیم با او...

س: حجّیت خود این سیره ها می تواند شرعی باشد؟

ج: بله، شارع بیاید آن را حجّت کند.

این مناط حجّیتش چیست؟ ملاک حجّیتش چیست؟

«الوجوه فی المسألة»

فی المسألة وجوه مختلفة تتراوح» یعنی تبادل مثل تراوح در منزهات بئر داریم، این می کشد و می رود کنار و یکی دیگر به جای او می آید می کشد، تراوح یعنی استبدال - به جای همدیگر قرار گرفتن - «تتراوح بین لزوم الإمضاء مطلقاً و كفاية عدم الردع أو عدم إحرازه مطلقاً أو التفصيل من جهات مختلفة» که این همان وجوه اربعه ای است که اوّل گفتیم و در صفحه قبل بیان شد.

من اینجا یک استدراکی بکنم که سلیقه بنده این است، حالا ممکن است این در جمع ... این است که پنج وجه باید ذکر کنیم نه چهار وجه، ملاک ثبوتی حجّیت چیست؟ وجه اول این است که امضاء نمی‌خواهد، هیچ چیزی از طرف شارع نمی‌خواهد، اصلاً از طرف شارع ما به چیزی احتیاج نداریم، نه امضاء می‌خواهد، نه مانعیّت ردع، نه کفایت عدم احراز ردع، هیچ چیزی نمی‌خواهد. می‌گوییم احتمال اول این است که سیره عقلائیّه خودکفا است و هیچ احتیاجی به شارع ندارد، چرا؟ ممکن است آن آدم اینطور بگوید - که در تنایای اباحت بعدی اشاراتی به این مسأله است - می‌گوید سیره عقلا وقتی یک امری تمام عقلائی عالم من السلف إلى الخلف همه و همه بما فیهم النوابع و الأدقّاء و الأزکیاء وقتی همه یک حرفی را می‌زنند معلوم می‌شود که این حرف درست است، این راه راه درستی است دیگر چه احتیاجی دارد به اینکه شارع بیاید مطلبی بگوید، ما می‌فهمیم آدم اگر این کار را بکند سعادت ... تأمین می‌شود و حتماً کار درستی است. این که ما می‌گوییم شارع باید تقنین کند، قانون جعل کند و تشریح کند به خاطر این است که عقول ما نمی‌رسد و الا اگر عقول ما می‌رسید که احتیاجی نبود، فلذا گفته اند «الأحكام الشرعیة الطافُ فی الواجبات العقلیة» «التشریعات الشرعیة، الواجبات الشرعیة، الاحکام الشرعیة الطافُ من الشارح فی الواجبات العقلیة» یعنی همین که ما نماز ظهر چهار رکعتی به این کیفیت خاص باید بخوانیم این اگر ما عقول کاملی داشتیم خودمان می‌فهمیدیم که این مصلحت دارد و باید برویم انجام بدهیم و خدا هم واجب نفرماید.

س: فرمایش شما تفصیل شد، بعضی موارد که ...

ج: نه او دارد می‌گوید، من دارم می‌گویم یک احتمال این است که کسی اینطور می‌گوید که اصلاً سیره عقلائیّه چون سیره عقلا است و همه عقلا یا عدّه زیادی از عقلا می‌گویند این احتیاج ندارد به اینکه شارع حرف بزند، معلوم می‌شود که این راه و این حرف درست است، مثل احکام عقلیّه می‌ماند، چطور در احکام عقلیّه نیاز نیست؟ می‌گوید وزان سیر عقلائیّه همان وزان است پس این یک احتمال است و ما باید این احتمال را مورد بررسی قرار بدهیم ببینیم این حرف درست است یا این حرف درست نیست؟

پس یک احتمال این است که بگوییم اصلاً احتیاجی به هیچ چیزی ندارد و حجّیت سیره عقلائیّه چون خودکفا است احتیاجی به هیچ چیزی ندارد، این یک قول.

س: ...

ج: بله مثل ذاتی می‌ماند.

س: یعنی قابل جعل و ردع شارع نیست، مثل حجّیت قطع که می‌گوییم شارع ...

ج: شبیه به آن از یک منظر و به یک تشبیه، نه از همه جهاتش

س: حالا یک ردعی از شارع وارد شده باشد با این بیانی که حضرت تعالی فرمودید این چطور می شود؟
ج: آن دیگر نمی شود، مثل اینکه شما بگویید شارع از حرمت ظلم ردع کند، اینکه نمی شود. نمی شود شما فرض فرض می کنید و همچنین چیزی نمی شود رخ بدهد، اگر عقلای عالم بر یک چیزی استوار هستند صحت این مسلم است، فرض اینکه شارع از آن ردع کند معنا ندارد، مثل اینکه بگویید شارع از حسن عدل ردع کند، شارع از قبح ظلم ردع کند، شارع از قبح کذب بدون مرجّحات و مستثنیات ردع کند، آیا می شود؟ اصلاً این فرض را نمی شود کرد آن آقا این حرف را می زند، تا ما بعداً جوابش را بدهیم و الا این یک نظریه است، فلذا این نظریه یک نظریه است که اگر مماسست خیلی کار درست می شود.

مثلاً امروز سیر مستحدثه هم می گویند همینطور است، اگر همه افراد عالم امروز بر یک عقیده شدند، معلوم می شود که این درست است - این را قول اول می گوید - می گوید معلوم می شود که درست است، مثلاً همه عالمیان بر این شدند که نحوه حکومت باید ریاست جمهوری باشد و به آراء مردم باشد، می گوید این نمی شود غلط باشد، حتماً حرف درستی است و دیگر لازم نیست ما یک روایت و آیه بر این پیدا کنیم، این قول اول این حرف را می زند حال اینکه حرفش درست است یا نه مقام آخری است.

در احتمالات می گوئیم ما باید این را اینجا بگنجانیم، اینکه اینجا گنجانده نشده است و دنبال این رفته است که حتماً این راه درست نیست این را مفروض گرفته است حالا می گوید حالا که این درست نیست چه می خواهیم؟ او می گوید امضاء می خواهیم، دیگری می گوید نه امضاء نمی خواهیم بلکه عدم ردع واقعی می خواهیم، سومی می گوید نه امضاء واقعی می خواهیم، نه عدم ردع واقعی می خواهیم بلکه لازم داریم که ردعی به ما نرسیده باشد، همین. چهارمی هم تفصیل می دهد و می گوید جا به جا فرق می کند.

س: ...

ج: آن اجماع داریم بر اینکه شارع چنین چیزی را جعل کرده است، عقلای عالم نمی گویند، اجماع داریم مثلاً بر اینکه در نماز ظهر إخفات است، قرائت را باید اخفاتی بخوانیم یک امر تعبّدی است و اجماع عقلا است - آن هم نه اجماع همه مردم - اهل حلّ و عقد، علما، اجماع اتفاق بر یک فتوا است، بر اینکه شارع چنین حرفی را زده است، اما اینجا اینچنین نیست، برای اینکه شارع این حرف را زده است نیست بلکه بر یک منهج عقلایی است، بر یک فکر است، بر یک رسم است، بر یک عادت است، بر یک کنش است، بر یک موقف است و هكذا.

س: ...

ج: نه، آن احتمال آن آقا است و آن تفصیل نمی دهد، بعضی ها به همین قرینه تفصیل می دهند و می گویند باید سیره ها را فرق گذاشت، این درست اما یک نظریه این است که می گوید شما مگر نمی گوید بنای عقلا است؟ وقتی

۱۳۹۷/۰۷/۱۴

جلسه پنجم

بنای عقلا صادق آمد این مساوق است با صحّت آن، مگر می‌شود... اگر همگانی باشد یا عدّه معتدّبه عقلا باشد - عدّه معتدّبه نه اینکه یکی دو نفر، اینکه سیره عقلا نمی‌شود-

س: لازمه اش این است که این قید را بزنی که یا همه عقلا باشند یا اینکه یک عدّه‌ای باشند که آنقدر زیاد باشند که ...

ج: باشد عیبی ندارد، حالا بعد اینها اشکالاتی به آن آدم می‌شود، آن در تصوّرش این است، این احتمال اوّل می‌گوید اصلاً احتیاجی ندارد به خاطر این جهت.

س: استاد ببخشید آن آیات قرآن که مثلاً می‌فرماید «و لكنّ أكثر النّاس لا یعلمون، لا یعقلون، لا...» بالاخره این عقلا هم جزء همین ناس هستند دیگر، طبق اینها که نمی‌شود منهج عقلا حجت باشد، الاّ مگر اینکه ...

ج: احتمالات را داریم بررسی می‌کنیم، وقتی وارد شدیم شما این حرف‌ها را آنجا باید بزنید.

پس بنابراین پنج احتمال وجود دارد:

۱- اینکه احتیاج به هیچ امری نداریم.

۲- احتیاج داریم، حالا که احتیاج داریم آنها چیست؟

۱. امضاء واقعی است و ما باید این امضاء را احراز کنیم

۲. نه امضاء نمی‌خواهیم، باید ردع نکرده باشد، همین که ردع واقعاً نکند کفایت می‌کند و باید این عدم

ردع را احراز کنیم.

۳. نه امضاء واقعی می‌خواهیم، نه عدم ردع واقعی می‌خواهیم بلکه همین که ما واقف به ردع نشده باشیم

این کفایت می‌کند.

۴. این تفصیل است که خود مفصّلین هم علی وجوهی تفصیل دادند که بعد خواهد آمد.

پس مجموعاً احتمالات در مقام چند مورد است؟ پنج مورد. حالا طبق آنچه که در این کتاب ذکر شده است

وجه اوّل همان امضاء است، اگر طبق آنکه بنده عرض می‌کنم باشد وجه اوّل باید این باشد که احتیاجی به هیچ

چیزی نیست و ادله آن را بیان کنیم.

س: ...

ج: بله گفتیم، این بماهم عقلا یعنی لا بماهم متدینون، در مقام متدینون بودن است.

س: ...

ج: ببینید شما اشکال دارید می‌کنید به این نظریه

س: ...

ج: چرا مطرح می‌شود.

س: مطرح نمی‌شود دیگر، تنها در صورتی این احتمال مطرح می‌شود که عقلا بماهم عقلا عقلشان منشأ خاص برای تشکیل این ...

ج: نه باز هم مطرح می‌شود، آن می‌گوید مطرح می‌شود، چرا؟ می‌گوید می‌شود تمام احساسات عقلا غلط باشد من الصدر إلى الختم؟ از زمان حضرت آدم تا الان؟ می‌شود سلايقشان همه غلط باشد؟ من الزمان آدم إلى هنا؟ اینطور می‌گوید دیگر، آن وقت ما باید یک حرف‌هایی بزنیم که ببینیم اینطور درست است یا نیست، او برداشتش این است.

حالا «الوجه الاول لزوم الإمضاء»

س: تفاوت بین سوّم و چهارم را یک بار دیگر می‌فرمایید؟ عدم احراز با احراز در ردع چه تفاوتی دارد؟ ردع که معلوم است کسی که ردع شود ممکن است ردعش احراز نشود اما وقتی که ردع شد ...

ج: قبلاً فرق‌هایش را گفتیم، در صفحه قبل بود و امروز هم چند بار گفتیم. ببینید، اگر گفتیم ما نیاز داریم به عدم ردع یعنی وقتی سیره حجّت است که در لوح محفوظ خدا ردع نفرموده باشد.

س: ...

ج: نه ممکن است ردع کرده است ...

س: ردع یعنی ابلاغ ردع

ج: ابلاغ هم کرده است اما به من نرسیده است. پس بنابراین ما واقع عدم ردع می‌خواهیم پس اگر امروز در اثر اینکه کتبی از بین رفته است و ما احتمال می‌دهیم که رادع در آن کتابها بوده است و به دست ما نرسیده است، کم کم در طول قرون متمادیه اینها از بین رفته است و به دست ما نرسیده است پس احراز عدم ردع واقعی نمی‌کنیم پس این سیره حجّت نمی‌شود. اما اگر آن آخری را گفتیم، گفتیم همین که به دست شما نرسید ...

س: عدم ابلاغ چه می‌گوید؟

ج: نه، ابلاغ ممکن است، همین که به دست شما ردع نرسد...

س: ابلاغ نکرده که به دست ما نرسیده است

ج: کرده است اما به دست من نرسیده است.

س: ایصال جزئی از ابلاغ است.

ج: نه جزء ابلاغ نیست، او به طرق عادیه ابلاغ می‌کند، آن چه هست به طرق عادیه است.

«ذهب المشهور من الاصوليين إلى أنه يلزم في حجّية سيرهم مطلقاً إمضاء الشارع المقدّس لها، و يجب إحرازه في مقام الاستناد إليها (يا إلى السيره)، و إن اختلفت آراؤهم في كيفية استكشاف الإمضاء و طرقة.»

مشهور فقها و اصوليين گفته اند که ما امضاء لازم داریم، پايين هم آدرس بعضی از اساتين فقه و اصول داده شده است، و ما چون امضاء می خواهيم پس در مقام استناد در فقه به سيره بايد احراز کنیم که امضاء کرده است و الا تمسک به دليل در شبهه مصداقيه است، بايد احراز کنیم که امضاء کرده است. حالا البته اینکه از چه راهی می توانيم احراز کنیم در آن اختلاف وجود دارد که راههای استکشاف امضاء چیست، آنها اختلاف دارند اما در این مدعا اتفاق دارند که ما بايد احراز کنیم، في طرق الاحراز اختلاف دارند اما در اصل این که لازم است احراز کنیم و امضاء می خواهد اتفاق دارند. پس در دو چیز اتفاق دارند:

۱- امضاء می خواهيم.

۲- احراز بايد بکنيم این امضاء را.

در چه چیز اختلاف دارند؟ طرق احراز، در این اختلاف دارند.

«و اقيم على هذا الوجه (که ما امضاء می خواهيم) دليلان:

أ. الدليل الأول: إمكان خطأ العقلاء

این بيان، نام مرحوم آيت الله اراکی قدّس سرّه را ببريم که این بيان برای مرحوم آيت الله اراکی قدّس سرّه است. ایشان فرموده اند که عقلاء که معصوم نیستند، ما چهارده معصوم در این امت که بیشتر نداريم، پیامبران عظيم الشأن را هم که حساب کنیم فقط آنها معصوم هستند، عقلای عالم که معصوم نیستند، وقتی عقلای عالم معصوم نبودند ممکن است این سيره‌ای که اتخاذ کردند خطا باشد. وقتی احتمال می دهيم خطا باشد چطور می توانيم آن را عمل کنیم؟ چطور می توانيم آن را به شارع نسبت بدهيم؟ چطور می توانيم بگويم شارع هم این را قبول دارد؟ شايد تخطئه می کند و می گوید اشکال دارد، کما اینکه بسياری از سيره‌ها بوده است که شارع آنها را برانداخته و تخطئه کرده است، شايد این یکی هم همینطور باشد و قبول ندارد. حالا ما اینجا می گويم امکان خطا، شما آیات می خوانيد و می گوئيد نه تنها امکان است بلکه خدا می گوید اینطور است، اینها اکثرشان لا يعقلون هستند يا چي و چي و فلان هستند. بنابراین با همین آن قول و احتمال اول که گفتيم خوب است ذکر بشود این ردّ آن هم می شود که شما می گوئيد هر چه عقلای عالم بر آن بودند، هرطور سيره باشد و عقلای عالم بر آن بودند این مسلم مطلب درستی است و احتیاجی ندارد شارع بگوید و مثل احکام عقليه می ماند، ما می گويم نه عقلا که معصوم نیستند. «إنّ العقلاء غير معصومين، فمن الممكن خطأهم فيما قامت عليه سيرتهم» شايد خطا کردند «فمن أين نعلم رضا الشارع و موافقته لهم بمحض سكوته (که حرفی نزده است)، فلعله خطأً العقلاء» مثل اینکه الان این ربا، اشکال می کردند که

۱۳۹۷/۰۷/۱۴

جلسه پنجم

«إنّما البیع مثل الربّا» اینجا هم سود است آنجا هم سود است، چه فرقی می‌کند که مال متاع را بدهی اضافه بگیری یا پول را بگیری اضافه بگیری، چه فرقی با هم می‌کند؟ در عقلا اینطور بود، اما شارع آمد، «خطأ» فلذا چون تخطئه در اینجا هم یک مقدار بیان فرقی است و به درد همه نمی‌خورد خدای متعال در قرآن چطور جواب داده است؟ «أحلّ الله البیع و حرّم الربّا» خدا آن را حلال کرده و این را حرام کرده است، شما چه می‌گویید؟ «و لا یستلّ عمّا یفعل و عمّا یحکم» دیگر اینجا نیامده در بحث اقتصادی وارد بشود که آن چه مضار اقتصادی دارد و ... آن که به درد عامه مردم که نمی‌خورد، می‌گوید شما بنده خدا هستید و خدا را قبول دارید؟ خدا این را حلال کرده و آن را حرام کرده است دیگر شما چه می‌گویید؟ پس در یک مواردی دارد تخطئه می‌کند.

یا اینکه در بیع مثلاً ما دو کیلو برنج غیر مرغوب درجه دو را بدهیم و یک کیلو جید بگیریم، این عقلایی است، می‌گوید این یک کیلو جید است در مقابلش یک کیلو برنج جید بگیریم این عقلایی است، عقلایی نیست؟ همه عقلا می‌گویند درست است، از نظر ارزش و قیمت گذاری آن یک کیلو قیمتش به اندازه آن دو کیلو است و آن دو کیلو روی هم رفته به اندازه آن یک کیلو می‌ارزد اما شارع اینجا چه فرموده است؟ فرموده است این ربا است، ربای معاوضی است و حرام است، یعنی عقلای عالم را تخطئه کرده است.

پس بنابراین همین به مجرد اینکه عقلا گفته اند نمی‌توانیم بگوییم این امر درست و صحیح است و احتیاجی به امضاء ندارد. این وجه اول.

س: ...

ج نه، احکام عقلیه در آنجا چون عقل معصوم است، عقل مسلم عصمت دارد، اگر عقل به چیزی رسید عصمت دارد اما عقلا عصمت ندارند و می‌شود خطا کنند.

س: ...

ج: بله شما جزء مفصلین هستید، آنهایی که تفصیل داده اند برخی همین حرف را زده اند، یکی از تفصیلات همین است که شما می‌فرمایید.

س: ...

ج: ما قبول داریم این دلیل را، البته این بنا نیست که بحث خارج باشد در اینجا بلکه ما بنا داریم که در اینجا خیلی معطل نشویم اما این دلیل را هم قبول داریم.

س: یعنی هیچ مناقشه‌ای مطرح نشود؟

ج: حالا بعضی مناقشات در ضمن ادله بقیه اقوال می‌آید. ببینید، ممکن است به اطلاق این اشکال باشد، آن در

تفصیل می‌آید و

س: ...

ج: می آید، برای اینکه خیلی وقت گرفته نشود اینها را می گذاریم در همانجا، علی ذکرمان باشد که بعد ...

س: در این وجه ظاهراً حجّیت رفته است روی امضاء شارع و دیگر روی سیره نمی رود در واقع.

ج: نه، سیره ممضاة حجّت است، یعنی ما به خاطر این ...

س: ...

ج: پس شما در خبر واحد هم بفرمایید که جعل حجّیت شارع حجّت است نه خبر واحد. برای ما خبر واحد

که حجّت برایش جعل شده است حجّت است، «الخبر المجعول له الحجّیه حجّة» اینجا هم می شود «السیره الممضاة حجّة»

س: سیره که خودش اصالتی ندارد.

ج: بله ندارد اما با امضاء شارع اصالت پیدا می کند.

ب. الدلیل الثانی: عدم ارتباط حکم حاکم بحکم حاکم آخر

س: ...

ج: اینها یأتی ان شاء الله.

س: در همین دلیل اول ما وقتی می گوئیم سیره عقلا یعنی معصومین هم به این سیره عمل کردند یا عمل نکرده

اند؟ ...

ج: قهراً این دلیل می خواهد بگوید سیره عقلای عالم غیر از شارع، شارع که معصومین هم جزء آن هستند را

کنار می گذارند. سیره غیر شارع را می خواهند امضاء شارع کنند. سیره را وقتی در مقابل امضاء شارع قرار دادیم

شارع یعنی خدای متعال و این چهارده نفر.

س: ...

ج: آنها هم اگر فهمیدید بله اشکالی ندارد.

س: آنها دیگر تقریر است نه سیره؟

ج: نه نه نه سیره، فقط سیره می شود.

س: فعل معصوم می شود تقریر دیگر

ج: حالا اینها ان شاء الله می آید، بعضی از این مطالبی که می فرمایید در ضمن مباحث بعدی می آید، اجازه بدهید

آنجا طرح کنیم.

دلیل بعدی که یک مطلب عرفی است این است که می گوید ما دو حاکم داریم، دو پارلمان داریم، اگر یک چیزی را پارلمان تصویب کرد آیا می توانیم بگوییم پارلمان ایران هم تصویب کرده است؟ دو حاکم است اینها چه ربطی به هم دارند؟ حکم یک حاکمی را که پای یک حاکم دیگر نمی شود گذاشت. حالا عقلای عالم که غیر شارع هستند - در مقابل شارع داریم حساب می کنیم - حالا عقلای عالم آمدند یک حکمی کردند و مثلاً گفتند مغبون حقّ خیار دارد این چه ربطی دارد که پای شارع بگذاریم؟ بگوییم شارع هم باید همین حکمش باشد! تا امضاء نکند و نگوید که قبول دارم و تا به یک صورتی نفهماند که آن حرف را قبول دارد آیا می شود این را به عهده او گذاشت؟ می شود گفت این شرعی است؟ می شود گفت این از نظر شارع درست است؟ نه، این حاکمی است و آن هم حاکم آخری است، چه ربطی به هم دارند؟

می فرماید: «إنّ غاية ما يستكشف بعمل العقلاء و بنائهم هو حکم مجعول لهم (برای همین عقلاء) و هذا ليس مهمّ (ما چه کار داریم، عقلای عالم حکمشان این است، بگوید)، بل المهمّ (چیست؟) هو الحكم المجعول من الشارع» آنچه مهم است این است، حکمی که از طرف شارع جعل شده باشد «فلاستدلال بالسيرة العقلائية على الحكم الشرعي ابتداءً» بدون اینکه امضاء را به آن ضمیمه کنید، بدون اینکه حرف هایی که بعداً می زنید و آن مطالب ثبوتی را به آن ضمیمه کنید، همینطور بگویید چون عقلاء این را می گویند پس شارع هم می گوید، این «لیس الا من قبيل الاستدلال بحکم حاکم علی حکم حاکم آخر و هو باطل بالضرورة» پس حتماً باید یک چیزی به آن اضافه کنیم و آن چیز که باید اضافه کنیم چیست؟ ما می گوییم امضاء است.

س: ...

ج: نه، او می گوید اینها فایده ندارد، می گوید شما احراز ردع نکردید، نفهمیدید، شارع قبول ندارد و عقلا را تخطئه می کند. باز می گوید عدم ردع واقعی به چه درد می خورد؟ سکوت کرده است چون آن حکم یک حاکم دیگر است و به من چه ربطی دارد، ردع نکردم چرا پای من حساب می کنید؟ این حرف ها می گوید نه، راه دویم هم به درد نمی خورد باید امضاء بیاید و قبول کند تا ما بتوانیم به او نسبت بدهیم.

بله می فرمایند وقت تمام است و این بحث هم کمی توضیح می خواهد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.